۵۲. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۱۲/۰۴)

موضوع: شنبه،۰۴ اسفند ۱۴۰۳ - سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- خاستگاه تقویم جهانی؛ راه‌حلی برای عویصه نوعیت و اختلاف در ماه مبارک
- مبنای عالم جدید و قدیم
- المصدود عن الحج دواعد اصحابه؛ شاهدی بر شخصیت میقات
- شواهدی بر اکتفاء شارع به مسمای تحقق موضوع
- الف) مسمای حیض در بطلان صوم
- ب) مسمای حیات جنین به استهلال او، در ارث
- ج) مسمای انعقاد حب در تعلق وجوب زکات
- د) مسمای قبله بین المشرق و المغرب نسبت به بعید
- تفاوت مسأله اکتفاء به مسمای موضوع با مسأله تطبیق عرفی موضوعات بر مصادیق
- انواع متعلق المتعلق

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
خاستگاه تقویم جهانی.

موضوعات فرعی:
عویصه نوعیت، اختلاف در ماه مبارک، اشتراک در شب، عالم جدید و قدیم، استشهاد به مصدود در حج برای شخصی بودن میقات، شواهدی برای اکتفای شارع به مسمای موضوع، فرق بین اکتفا به مسما و تطبیق موضوع بر مصادق، انواع متعلق حکم و متعلق المتعلق

خاستگاه تقویم جهانی؛ راه‌حلی برای عویصه نوعیت و اختلاف در ماه مبارک

(00:15)

راجع به جلسه قبل مطلبی ارسال فرمودند. ذیل جلسه دویست و نود و هشت آمده است. اشکالی به مطالبی است که عرض کرده ام. اشکالی است که رنگ فنی دارد. فرمودهاند: اکتفاء به صدق مسمی در مواردی است که فعل مکلف مسمای موضوع حکم را محقق کرده است. بحث ما بر سر این بود که آیا ممکن است یک نصف النهار خاص میزان قرار بگیرد و بتوانیم یک تقویمی ارائه بدهیم که همخوانی با ارتکازات اولیه داشته باشد و خروجی آن هم قابل توجیه فقهی باشد؟ این مقصود ما بود. اصل مطلب این بود.

البته این مدت هم که بحث پیش رفت، نزدیک بود تمام بشود ولی لطف خدا بود. برای خود من که جالب بود. یکی ماه جمادی الاولی بود، دیگری هم آقایی بودند که فرمودند ایزده سال است مشغول تحقیق در این امور هستم؛ ایشان مطالبی را مطرح فرمودند. ما هم ضمن استفاده از فرمایش ایشان جلو رفتیم و چند جلسه‌ای طول کشید. الآن هم آقا نیامده اند. گفتند پیغامی فرستاده‌اند که ایزده‌مین همایش رؤیت هلال‌شان در مشهد مقدس، امروز و فردا برگزار می‌شود. در کانال‌شان می‌توانید ببینید. اشاره هم کرده‌اند که قرار است همین وجهی که ما بحث می‌کنیم را نقد کنند. علی ای حال از نظر تبادل فکر خوب است. بنائشان هم بر نقد همین حرف‌ها است.

البته اگر حرف من محضر ایشان برسد، خواهشی که دارم، به‌عنوان طلبه‌ای که این بحث‌ها را مطرح کرده‌ایم، این است که خاستگاه عرضی که من دارم خوب معلوم باشد. گاهی آدم می‌گوید: این جور می‌گویند، این هم اشکالاتش است؛ این مانعی ندارد اما یک وقتی است که دقیقاً می‌خواهیم بگوییم چه جور شده که این حرف به میدان آمده است؟ چرا این حرف زده شده است؟ من جلوترها هم عرض کردم؛ چون فراموش می‌شود عرض می‌کنم؛ تأکید من بر این است: طرفین نزاع، اطراف نزاع، همگی به یک جایی می‌رسند و می‌گویند این عویصه را شما هم دارید؛ مشترک الورود است.

اساس عرض من اینجا بود؛ آن عویصه ای که هم آقای خوئی مجبور شدند فتوایشان را به اشتراک در شب تغییر بدهند و هم بر دیگران اشکال وارد می‌شود، آیا می‌توان این عویصه را از راه‌های دیگر حل کرد یا نه؟ خاستگاه بحث ما این بود. یعنی این جور نیست که بگوییم حالا حرف در می‌آوردی؟! حرف درآوردن یک چیز است، اما اینکه یک عویصه ای را طرفین به هم اشکال می‌کنند و به هم پاس می‌دهند که شما هم همین مشکل را دارید، حرف دیگری است. پس حالا همه قبول داریم که این مشکل هست؛ باید صبر کنیم و با آن بسازیم؟! ای ممکن است فکر کنیم و راه‌های مختلف آن را ببینیم. یکی از راه‌های آن همینی است که من عرض کردم. ببینید خاستگاه حرف مهم است. پی جویی کردن برای یک عویصه مشترک الورود مهم است.

در همین رساله حول رویة الهلال، سه موسوعه بود که مرحوم آقای تهرانی فرستاده بودند، در موسوعه سوم‌ش وقتی میخواهند از ماه ای که منسوب به آقای شاهرودی هست جواب بدهند، میفرمایند: شما به خیالتان میگویید همه مسلمانان باید روز واحد داشته باشند، چرا این جور اختلاف میاندازید؟! از این تعبیر میکنند که یک کار احساسی است. یک فکر احساسی که باید تقویم واحد باشد! شروع موسوعه ثالثه همین است. میگویند این یک توهمی است. چنین چیزی اصلاً ممکن نیست. در دو-سه صفحه این عویصه را توضیح میدهند. با عبارات این چنینی ختم میشود؛

«و قد علم مما ذكرنا أنّ اختلاف مبدء الشهور القمريّة كالشمسيّة»؛ [av1] یعنی اشکالی است که در هر دو جا است. «مما لا مجال لأحد في إنكاره»؛ آن چیست؟ اختلاف مبداء شهر. حتی ببینید مرحوم آقای خوئی که اشتراک در شب را آورده‌اند، در موسوعه ثالثه به ایشان اشکال میکنند؛ « فنرى أنّه علی ما ذهبت إليه ربّما يختلف باختلاف المطالع الدقيق»[av2] ؛ یعنی اشتراک شب، «مبدء شهر كربلا و النجف الاشرف»؛ یعنی میگویند شما اشتراک شب را میگویید؟ خیلی خب، چرا اشتراک شب را گفتید؟ چون همه کره یکی باشند. ولی روی همین اشتراک شب میبینید باید بگویید در نجف ماه شروع شده ولی در کربلا نشده است. ای کربلا شروع شده و نجف نشده است. چون دقیقا اشتراک در شب لحظه‌ای است.

[av1]??? ???

[av2]??? ???

مبانی عالم جدید و قدیم

ظاهراً دلیل اینکه آسید محمد سعید هم به عالم جدید و قدیم قائل شده‌اند، همین بوده است. اشتراک در شب را چه کار کنیم؟ هر وقتی یک جور است. تابستان با زمستان فرق می‌کند. هر ماه فرق می‌کند. اشکال مهمی که ایشان در موسوعه ثالثه دارند، این است که مبدء رؤیت پذیری هلال که هر ماه یک جای کره زمین نیست. هر ماه عوض می‌شود. ایشان این اشکال را دارند. خب حالا که اینطور است، می‌خواهید چه کنید؟ اشتراک در شب، فوزی[مصیبت] می‌شود. معظم شب؟! معظم چیست؟! باید ارائه بدهید. لذا این جور که یادم هست، مرحوم آسید محمد سعید فرمودند عالم جدید و عالم قدیم. آمریکا را کنار بگذارید؛ این ربع مسکونی که فعلاً آسیا و آفریقا و اروپا با هم هستند، العالم القدیم است. عالم قدیم یکی باشند. شبشان و تقویمشان یکی باشد؛ عالم قدیم، نه «نَوَنگی دنیا». مدت ها در اصطلاح به آمریکا «ینگی دنیا» می‌گفتند. یعنی دنیای جدید. آمریکا نمی گفتند. آمریکا بعداً گفته شد. خب آن عالم قدیم اینجا است، «ینگی دنیا» هم آن طرف است؛ عالم جدید است.

آقای تهرانی آخر کار به این صورت ختم می‌کنند:

> **و مما ذکرنا یعرف أنّ ما ذکر من أنّ الالتزام بکفایة خروج الهلال عن الشعاع فی مبدء الشهور، موجبٌ لوحدة حساب الشهور و تاریخها، و مناسبٌ لوحدة شعائرهم المرتبطة بالأیام و التواریخ، کلامٌ علی أساس الإحساس، خالٍ عن التحقیق، خارجٌ عن منطق التعقّل الصحّیح، ساقطٌ من أساسه فی الاحتجاجات.[1]**

یعنی شما نمی‌توانید این مشکل را به این چیز برگردانید.

در «اسألة حول رویة الهلال» وقتی می‌خواهند جواب استادشان مرحوم آقای خوئی را بدهند، می‌گویند: خب شما هم مثل ما گیر هستید. آن لحظه‌ای که از تحت‌الشعاع بیرون آمد نصف کره روز است و نصف دیگرش شب است. می‌خواهید چه کار کنید؟ در صفحه هشتم می‌گویند باید بگویید آن نصف کره که در وقت هلال، روز است، در روز شهر شروع می‌شود؛ «و هذا غیر صحیح قطعاً»؛ هیچ کسی نمی‌گوید که در وسط روز ماه شروع شده است. خود شما می‌گویید اشتراک در شب؛ یعنی اول شب کسانی که مشترک هستند. خود شما هم قائل به‌روز نیستید. در صفحه سی و سوم که می‌خواهند بگویند لیلة القدر شخص نیست، می‌گویند «لا منافاة» از نوعیت در عدد فطر و لیلة القدر. چون نمی‌توانیم بگوییم ما یک لیلة القدر داریم. تعبیرشان همان «النوعیة» است.

بنابراین باید خاستگاه عرض من معلوم باشد. ما اگر وجهی باشد که محل سوء استفاده باشد، خب اینکه مشکلی نیست؛ اینکه عاشق حرفتان نباشید، اولین صدقش همین است. مرحوم سید بن طاووس در اقبال می‌فرمایند؛ می‌گویند شیخ مفید ابتدا یک رساله در تأیید اخبار عدد نوشتند، چند سال بعد خودشان یک رساله در در اخبار عدد نوشتند. ظاهراً رساله در در بود و آوردیم اینجا خواندیم. اوّلی نبود. ولی سید آنها را داشته اند. خب اگر وجهی نباشد و سر نرسد، آدم بعدا

ردش می‌کند. بحث علمی برای بررسی این است که خالصه ببینیم یک وجه چقدر توان پاسخ گویی را دارد. بحث علمی برای این است. نه برای سر رساندن. بعد هم به سراغ ادله اثباتیه میرویم. مفصل عرض کردم. میخواهیم ببینیم یک وجهی توجیه فقهی دارد، سر میرسد یا نه؟ این بحث ما است. لذا اگر مطرح فرمودند درخواست من این است که خاستگاهش را بگویند. بگویند یک عویصه ای هست؛ طرفین میگویند همه ما این مشکل را داریم. نمیتوان با یک روز، کار را حل کرد. خب حالا فکر کنیم و ببینیم میشود یا نمیشود. این وجه در صدد این است که آن عویصه را به نحوی حل بکند.

در توضیحاتی که در جلسه قبل صحبت شد، عرض کردم وقتی نصف النهار دحو الارض را معیار قرار بدهیم....

---

[1] رسالة حول مسألة رؤية الهلال ص ۱۲۱

المصدود عن الحج یواعد اصحابه؛ شاهدی بر شخصیت میقات

(12:45)

در جلسه قبل یادم رفت عرض کنم؛ یک اشاره‌ای کردم؛ جلسه قبل گفتم به‌خاطر بی ادبی نیست؛ عرض حال می‌کنم. به‌عنوان یک طلبه‌ای که یک ذهنی دارد می‌گوید ذهن من به این صورت است. عرض کردم شما هم بگویید صد در صد اشتباه می‌کنید. من اصلاً مشکلی ندارم که بگویید اشتباه می‌کنید. ولی ذهن من به‌عنوان یک طلبه این است: اگر بگویی «لکل بلد رویته»، احتمال صدق این مبنا صفر است. شما می‌گویید صد در صد اشتباه می‌کنید، حرفی نیست. من کاری به اشتباه و درست بودنش ندارم. دارم عرض حال می‌کنم. یعنی حال من به این صورت است. یعنی من بگویم قم و کاشان، ساوه و قم، «لکل بلد رویته». آیه هم فرموده «يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَهِ

قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلْحَجِّ[1]، یعنی میقات قم برای قم، میقات ساوه هم برای ساوه است؛ چه ربطی به هم دارند؟! الناس، یعنی ناس کل بلد. این را عرض می‌کنم که احتمالش در ذهن من صفر است. شاهدش را پیدا کردم. در دو جا است. هم در محصور است؛ جواهر جلد بیستم، صفحه صد و پنجاه و نه را نگاه کنید. شما ببینید مورد نص و فتوا در محصور در حج است. درجایی‌که محصور نیست، در بلد خودش است، ولی ارسال هدی می‌کند. همراه حجاج هدی را می‌فرستد. در فقه و نص می‌گویند «یواعد اصحابه». می‌گوید شما بروید، مواعده من و شما این باشد که من فلان روز لباس احرام می‌پوشم، یوم النحر هم از احرام بیرون می‌آیم. این مواعده یوم النحر، آن هم با مسافت زیاد، اقلش در روایت فاصله بین مدینه و مکه است، و سائر بلاد، فتوا و نصوص مطلق است، [آیا] این مواعده با این می‌سازد که «لکل بلد رویته»؟! ارتکاز شما چیست؟! یوم النحر، یوم النحر است. اینجا مواعده می‌کنند و می‌رود. بحث هم کرده‌اند که اگر اختلاف شد، چه کنند. می‌خواهم بگویم ارتکاز یوم النحر و مواعده، این است که یوم النحر واحد است. ما مواعده می‌کنیم وقتی آن روز شد، از احرام بیرون می‌آید. دیگر کاری ندارد که اینجا صبر کند و بگوید من که هلال را که ندیدم، در مکه هم ندیده بودند ای نه. اگر «لکل بلد رویته» بود، مواعده معنا نداشت. باید بگویند شما صبر کنید. چه مواعده ای است؟! شما اگر در شهر خودت ندیدی، از کجا می‌دانی یوم النحر مکه چه روزی است؟! مخصوصاً اگر سه روز اختلاف را بپذیریم. قبلاً عرض کرده بودم؛ صاحب هَیَوَیات در استدراکی که داشتند، فرموده بودند. محضر حاج آقا دو نامه نوشته بودند. در رساله دوم‌شان که جواب می‌دهند فرموده بودند طبق اطلاعی که ما داریم سه روز نمی‌شود. وقتی در نامه دوم جواب می‌دهند، می‌فرمایند ملحقات نامه محضرتان! به نظرم دو تا از آن‌ها در هیوَیات آمده است. یعنی دو ماه را همان جا آدرس می‌دهند که طبق ضوابط دقیق سه روز می‌شود. یعنی در کل کره طبق فتوای ایشان سه روز می‌شود. عده‌ای باید یک شنبه بگیرند، عده‌ای دوشنبه و عده‌ای سه‌شنبه. این را محضرشان ارسال می‌کنند. خب اگر سه روز باشد، با همه این‌ها «یواعد اصحابه فیُحلّ یوم المواعده». این را شاهد می‌آورم بر این‌که همین که ما در فقه مواعده داریم، مرتکز متشرعه هم کاملاً با آن موافق است، این‌ها دال بر این است که وقتی آیه را می‌خوانید «يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلْحَجِّ» بنایی که شما می‌فرمایید «والحج» یعنی «ومکة». چون «لکل بلد رویته». در مکه و رؤیت آن‌ها و خلاص! ربطی به

جای دیگر ندارد. اما این مواعده میخواهد بگوید مواقیت للناس است؛ اموری معاش آنها، معاملات آنها، «و الحج»؛ یعنی همین «الحج» هلالش میقات است برای مواعده. نفس المواعده ای که این قدر در کتب فقهی آمده، دال بر این است که «والحج» یعنی میقات للناس. نه ناس مکه. ناس همه بقاع. این عرض من است.

---

[1] البقره ۱۸۹

شواهدی بر اکتفاء شارع به مسمای تحقق موضوع

(18:28)

اما اشکالی ذیل جلسه قبل مطرح کرده بودند، عرض کردم که اشکالی فنی است. ابتدای فرمایش ایشان این بود: «اکتفاء به صدق مسمی در مواردی است که فعل مکلف مسمای موضوع حکم را محقق کرده است». ما عرض کردیم اگر این نصف النهار واحد را فرض بگیریم، مثل سیدنی و بلاد شرقی فقط باید با یک زحمتی به مسمای فعلیت حکم و موضوع اکتفاء کنند. ایشان فرمودهاند مثالهایی که تو از حج و سائر آوردهای، اینطور نیستند؛ چون در این مثالها موضوع حکم در شرع و فقه و در انشاء ثبوتی روشن است، ولی گاهی مکلف مشکل پیدا میکند. شارع در مقام امتثال یک مکلف، از فعل او به مسمای بالفعل شدن موضوع، اکتفاء میکند. اکتفاء شارع به اتیان مکلف، فردی از مأمور به را بهخاطر عذر و ...، غیر مانحن فیه است. در ما نحن فیه میخواهی بگویی که خود موضوع باید بالفعل بشود. آن وقت چطور آنها شبشان تمام شده، نفس موضوع ثبوتی به مسمی اکتفاء بشود؟! این نمیشود. فرمودهاند:

> **اما در مورد وجوب صوم در شرق چین، محل بحث بر این است که آیا ممکن است روز شنبه (که اهلال هلال در مکه قبل از زوال و در شرق چین بعد از زوال بوده) در شرق چین "روز اول ماه" باشد؟ یعنی تحقق موضوع محل بحث است نه اینکه فعل مکلف مسما را محقق کرده. به عبارت دیگر بحث در این نیست که بخشی از روزه مکلف در وقت واقع شده پس ممکن است آن را ادا بدانیم، بلکه بحث بر این است که آیا روزی که صرفا بخش پایانی آن در ماه رمضان واقع شده، آیا میتواند روز اول و موضوع برای وجوب صوم باشد؟ به عبارت سوم استبعاد این است که چطور ممکن است روزی که فقط بخش پایانی آن از ماه رمضان است روز اول ماه شمرده شده و موضوع وجوب صوم قرار گیرد. استبعاد این نیست که اگر در شرق چین شنبه روز اول ماه و موضوع وجوب صوم باشد بخشی از روزه در ماه رمضان واقع میشود.**

«اهلال هلال در مکه قبل از زوال و در شرق چین بعد از زوال بوده) در شرق چین "روز اول ماه" باشد؟ یعنی تحقق موضوع محل بحث است»؛ نه اینکه موضوع معلوم باشد و چون مکلف اشتباه کرد و قبل از زوال خواند، شارع بگوید: حال که عذر داشتی و قبل از زوال خواندی، موضوع وجوب نماز که همان زوال است و من هم دست از آن بردارشتم برای فعل توی معذوری که زودتر از وقت خواندی، به مسمای فعلیت امر اکتفاء میکنم. این فرق کرد. ما میخواهیم خود موضوع را بگوییم. نه اینکه یک مکلفی بهخاطر عذر به فعلش اکتفاء بشود. فرموده اند که:

«... استبعاد این نیست که اگر در شرق چین شنبه روز اول ماه و موضوع وجوب صوم باشد بخشی از روزه در ماه رمضان واقع میشود»؛ اصل موضوع بودن چنین چیزی را اشکال

دارند.

من دو شماره گذاشته‌ام؛ چیزی که به ذهنم آمد را آنجا نوشته ام.

> **۱- در حکم شرعی رکنیت برای قنوت نیز رکنیت وقوفی چنین نیست، یعنی شارع خود در اصطناع ماهیت مرکبه صلاة، ثبوتا حکم رکنیت را برای مثل رکوع قرار داده و برای قرائت قرار ندادە است، رکن در صلاة چه عمدا و چه سهوا ترک شود نماز باطل است، و رکن در حج عمدا ترک شود حج باطل میشود، و اکتفای شارع به مسمای وقوفی به خاطر تخفیف دادن به مکلف نیست بلکه به خاطر همین معنای رکنیت است که مربوط به جعل ثبوتی است، بلی هر دوی این مثال مربوط به متعلق حکم است، نه موضوع حکم، و مثال برای موضوع حکم هم شاید باشد، مثلا اکتفای شارع به مسمای حیات در توریث چنین اگر یک لحظه در وقت وضع حمل، حیات داشت، انفصاله حیا ای اندک استهلال و صیاح کافی است برای اینکه ارث ببرد و از او ارث برده شود، و یا اکتفای به انعقاد حب در وقت وجوب زکات، هر چند هنوز وقت ادا نرسیده است، بنابر قول منسوب به مشهور، و نیز بنابر اتساع جهت قبله در بعید و قول مطابق واقع فقیه که حد القبله ما بین المشرق و المغرب.**
>
> **۲- اصل فرض اینکه در ما نحن فیه، روز اهل مشرق پایان یافته، مبنی بر اندک دخالت دادن خود محل است، یعنی اینکه فرمودید: «بلکه بحث بر این است که آیا روزی که صرفا بخش پایانی آن در ماه رمضان واقع شده، آیا میتواند روز اول و موضوع برای وجوب صوم باشد؟» مبنی بر روز خود محل است، اما اگر فرض بگیریم که روز آنجا هم همان روز جهانی است و مثلا روز شنبه باید روزه بگیرند، پس موضوع روزه، نفس روز جهانی است که باید گفت اینجا شارع به عمل مکلف و مسمای وقوع عمل او در اندک زمان فعلیت موضوع و حکم اکتفا میکند.**

این دو نکته را ملاحظه بفرمایید و در تاییدی ار دّآن هرچه به ذهنتان می رسد بنویسید. ببینید ایشان نکته خوب و دقیقی را تذکر دادند. یعنی تأییدهایی که برای توجیه فقهی آوردی، ربطی به مانحن فیه ندارد. آنها یک چیزهایی بود که شارع به فعل مکلف معذور اکتفاء میکرد. درحالیکه باید به موضوع برسیم.

ببینید در همین رکنیت، اکتفاء شارع به فعل مکلف یک چیز است، تعریف ثبوتی خود مکلف برای احکام شرعی خودش، چیز دیگری است. وقتی شما مسأله میگویید، میگویید واجبات نماز دات است؛ واجبات رکنی و غیر رکنی. خدا رحمت کند مرحوم آقای علاقه بند را! این را که برای دبستانی ها میگفتند، میفرمودند واجبات رکنی، قنترس است؛ قاف بمعنای قیام است. نون بمعنای نیت. تاء تکبیر الاحرام، راء رکوع و سین بمعنای سجده. خب اینها واجبات رکنی است. یعنی چه سهوا و چه عمدًا کم و زیاد بشود نماز باطل است. واجبات غیر رکنی اگر سهوا کم و زیاد بشود نماز باطل نیست، ولی اگر عمدًا کم و زیاد بشود باطل است.

الآن وقتی شما می‌گویید رکوع واجب رکنی است، الآن اکتفاء به کار مکلف منظور شما است؟! نه، شما دارید پیکره نمازی که شارع ریخته، ثبوتا بیان می‌کنید. سر و کارتان با موضوع است. رکن نماز است. کاری ندارید که مکلف چه کار کرده یا نکرده. می‌گویید رکن نماز آنی است که اگر سهوا و عمدًا کم و زیاد بشود، باطل است. پس الآن صحبت بر سر قناعت شارع به یک سهو مکلف نیست. صحبت بر سر تعریف خود شارع و تقسیم خود شارع نسبت به واجبات نماز به رکنی و غیر رکنی است. این یکی است که صرفًا تبیان مکلف و تصحیح مکلف نیست. بلکه تعریف و تقسیم واجب به رکنی و غیر رکنی است. در حج هم همینطور است. وقتی می‌گویید این عمل رکن حج است، وقوفین رکن است، تعریف رکن با صلات فرق می‌کند. یعنی اگر عمدًا ترک شد، حج باطل است. اما در غیر واجبات حج، اگر عمدًا هم ترک بشود حج باطل نیست. مثل رمی ازدهم و دوازدهم که مشهور می‌گویند اگر عمدًا هم ترک کند حج اشکالی ندارد. این راجع به اصل این بود که رکن اینطور است. ولی تا اینجا قبول است. یعنی علی ای حال اشکال ایشان در اینجا خوب است. یعنی محدوده توجیه فقهی ما در محدوده متعلق حکم است. یعنی الآن هم که می‌گویم رکن نماز به این صورت است، نماز متعلق حکم است. وجوب و متعلق الحکم و متعلق المتعلق و موضوع. بحث ما در رؤیت هلال و نصف النهار شاخص، در متعلق است که صوم است؟ نیست. بحث بر سر وجوب هم نیست. بحث سر متعلق المتعلق است؟ نه. بلکه تنها بحث بر سر موضوع حکم و جزء موضوع است. اینجا شاهدی داری یا ندارید که شارع به مسمی اکتفاء بکند؟ ماشاء الله فقه القیانوس است. بحور است! اندازه‌ای که من فکر کردم، سه مثال به ذهنم آمد. چه بسا قابل مناقشه است ولی برای فکر کردن در اطراف این مثال‌ها ان شاء الله ذهنتان [تشحیذ می‌یابد].

شاگرد: ربط بحث به نماز چیست؟ رکن و غیر رکن در نماز را برای چه چیزی مثال زدید؟

استاد: وقتی شارع می‌گوید نماز دو واجب دارد، در واجب رکنی نمی‌خواهد کار مکلفی که از او سر زده را تصحیح کند. یک تعریف ثبوتی ارائه می‌دهد؛ در اینکه من شارع در عالم ثبوت، وقتی انشاء حکم کردم این را رکن قرار دادم. حکم وضعی رکنیت برای بعض واجبات صلات، حکم ثبوتی است. شارع در واقع قرار داده است. نه اینکه حال حکم خودش را قرار داده، الآن که یک مکلفی اشتباه کرد بخواهد به فعل او قانع بشود.

شاگرد: تطبیق آن برای بحث ما چه می‌شود؟

استاد: در بحث ما فعلًا تطبیق پیدا نکرد. در صلات، در متعلق حکم است. ولی در مانحن فیه در بخش موضوع است. می‌خواستم همین را تفکیک کنم. این باز در متعلق است، ولو تصحیح کار مکلف است. در موضوع حکم مثل زوال، مثل اول ماه و سائر چیزها که ربطی به کار مکلف ندارد، مثل نماز متعلق حکم نیست که او باید اتیان کند. [آیا] آنجا جایی را دارید که شارع به مسمی اکتفاء کرده باشد؟ شما چیزی به ذهنتان می‌آید؟ در نفس موضوع؟ موضوع، مجموعه اموری بود که باید بیایند تا حکم بیاید و بعدًا مکلف متعلق را بیاورد. در این مجموعه امور یک جایی باشد که شارع به مسمی اکتفاء کرده باشد و دیگر ربطی به حکم و متعلق نداشته باشد. سه مثال در ذهن من هست. حال اگر من اینها را بگویم ای مناقشه می‌کنید ای ذهن راه می‌افتد از جاهای دیگر هم پیدا می‌کنید.

شاگرد: قبلًا فرمودید که اگر سلام نماز داخل وقت قرار بگیرد.

استاد: آن کاملًا واضح بود که قانع شدن به فعل مکلف است. مسمای زوال که موضوع نیست.

شاگرد۲: غسل مستحاضه لیلی؛ برای اینکه شرائط را داشته باشد و تا غروب پاک باشد، اگر شب غسل کند می‌گوییم از همان ابتدا روز اول تو بوده که روزه گرفتی. درحالی‌که اگر اینطور نباشد، این حکم نیست.

استاد: باز سراغ یکی معذور رفتید؛ مستحاضه است و شارع میخواهد با یک زحمتی، با انشائات ثبوتی ای که از آنها فارغ است، عمل او را قبول کند. باز دوباره آن مشکل میآید. من دقیقاً میخواهم خود موضوع باشد.

شاگرد: حرمت صیام حائض که در لحظه آخر حائض بشود.

استاد: خب موضوع چیست؟

شاگرد: مجموعه اموری مثل مکلف بودن و عاقل و بالغ بودن، و حائض نبودن. اگر یک لحظه حائض شد، حرمت میآید.

الف) مسمای حیض در بطلان صوم

(29:41)

استاد: یعنی مسمای حیض در بطلان روزه. ولو یک لحظه نزدیک غروب باشد. بله، این مربوط به موضوع میشود. یعنی دقیقاً چیزی است که ربطی به او ندارد. نه حکم، نه متعلق حکم است، بلکه دقیقاً جزء موضوع است. این مثال خوبی است

شاگرد۲: در غسل لیلی هم همینطور است. برای کسی که غسل کند، آن روز روز اول است.

استاد: الآن موضوع را نشان بدهید. الآن گفتیم موضوع مسمای حیض است، شما هم موضوع را نشان بدهید.

شاگرد۲: ذو شرائط بودن در روز اول... .

استاد: مسمای جامع الشرائط بودن وجوب صوم.

شاگرد۲: صوم میخواهد برای مکلفی بیاید که جامع شرائط است و مسمی را دارد.

استاد: مسمی ولو یک لحظه.

شاگرد۲: میخواهیم بگوییم اگر زنی غسل کند، ولو از ابتدا و تا آخر حالت پاکی را نداشته، ولی اگر غسل کند میگوییم امروز روز اولش بوده است. این اصل حکم کلی است، نه خصوص شخصی که غسل کند.

استاد: باز هم بیشتر تأمل میکنیم.

ب) مسمای حیات جنین به استهلال او، در ارث

(31:06)

سه مثال هم من عرض کردهام. **«بلی هر دوی این مثال مربوط به متعلق حکم است، نه موضوع حکم»؛** یعنی قنترس و حج. **«ولی مثال برای موضوع حکم هم شاید باشد، مثلا اکتفای شارع به مسمای حیات در توریث جنین اگر یک لحظه در وقت وضع حمل، حیات داشت، انفصالهٔ حیّاً اندک استهلال و صیاح کافی است برای اینکه ارث ببرد و از او ارث برده شود»؛** اگر یک بچهای متولد شد، ارث میبرد یا از او ارث میبرند یا نه؟ میزانش چیست؟ میگویند باید استهلال بکند. همین که بچه به دنیا آمد و یک گریه و صیاحی از او شنیده شد، کافی است در اینکه حیّاً به دنیا آمده و هم از موّرث خودش ارث میبرد و هم چون سریع وفات می کند، دیگران از او ارث میبرند. مسمای حیات، استهلال صبی است ولو یک لحظه، در ارث بردن او و توریث او. این مربوط به موضوع است.

ج) مسمای انعقاد حب در تعلق وجوب زکات

(32:23)

مثال دوم، برای وقت وجوب و وقت ادا در حب است.

«اکتفای به انعقاد حب در وقت وجوب زکات، هر چند هنوز وقت ادا نرسیده است، بنابر قول منسوب به مشهور»؛ می‌گوییم وقت آن چه زمانی است؟ همین که حب منعقد شد، وجوب می‌آید. منا سب بحث ما هم هست. یعنی هنوز فعلیت ادا نیامده است. در زکات، بین وقت وجوب و وقت ادا تفاوت است. وقت ادا، سوم حصول زرع است. وقت وجوب زکات، وقت انعقاد حب ای بدو الصلاح است. الآن در موضوع ببینید؛ می‌گویند هنوز وجوب ادا ماندە است؛ ولی الآن وجوب آمدە است. شبیه واجب معلق است. الآن که حب انعقاد پیدا کرد و بدو الصلاح شد، وجوب آمد. پس اینجا موردی را داریم که قبل از اینکه ادا لازم باشد و اتیان موضوعیت پیدا کند، یک چیزی جزء الموضوع است. جزء الموضوع انعقاد الحب است، که مصحح احکام بعدی است.

شاگرد: طبیعت چه چیزی است که این بدو مسمای آن می‌شود؟ چون آن چه که فرمودید ادا است.

استاد: طبیعت، الحب است. زکات در چهارات است.

شاگرد: الحب قرار است مسمای آن بشود.

استاد: مسمای حنطه، وجوب را می‌آورد ولو وجوب ادا را نیاورد.

شاگرد: مسمی در جایی است که یک طبیعی را داریم، بعد می‌گویید مسمای آن را درک کرد. ولی اینجا ممکن است طرف بگوید این همان طبیعت است. نه اینکه مسمای یک طبیعت باشد. ادا هم حکم دیگری است.

استاد: بله، در منا قشه حرفی ندارم. ولی به این عنوان است که ذهن فعال بشود. شما این مثال‌ها را به بیست مورد برسانید. یعنی در کل فقه مواردیکه مسمی در نفس الموضوع ای اجزاء موضوع مطرح است.

د) مسمای قبله بین المشرق و المغرب نسبت به بعید

(34:51)

مثال سوم هم این است: **«و نیز بنابر اتساع جهت قبله در بعید»**؛ مثل قول محقق اردبیلی، **«و قول مطابق روایت فقیه که حد القبله ما بین المشرق و المغرب»**. ببینید یک روایت در فقیه هست. شاید مرحوم محقق اردبیلی هم به آن عمل کرده‌اند. الآن این روایت این است: حضرت می‌فرمایند: «لَا صَلَاةَ إِلَّا إِلَى الْقِبْلَةِ قَالَ قُلْتُ وَ أَيْنَ حَدُّ الْقِبْلَةِ قَالَ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ قِبْلَةٌ كُلُّهُ»[1]. خب ظاهر این روایت زنِ مشهور اصحاب مورد اعراض است. آنها می‌گویند وقتی عالم هستی که نمی‌توان گفت «ما بین المشرق و المغرب». بلکه «ما بین المشرق و المغرب» برای عذر است. اگر معذور بودی، می‌گویند اگر «ما بین المشرق و المغرب» خواندی، اعاده ای ندارد. اما اگر پشت به قبله خواندی باید اعاده کنی. حال الآن قبله موضوع صلات است. شارع به چه چیزی اکتفاء می‌کند؟ به این‌که «شطر المسجد الحرام» مسمای بین المشرق و المغرب است.[2] همین که بین مشرق و مغرب باشد، کافی است. «نکتفی به»، یعنی در عمل مکلف؟! خب اگر اینطور باشد که از بحث ما خارج می‌شود. فلذا من به روایت مثال زدم؛ می‌گویی «و ما حد القبله»؟! نمی‌گویی که من اشتباه کردم. روی این استظهار عرض می‌کنم. ولو معمول به نباشد. فعلاً داریم بحث علمی می‌کنیم. اینجا از مواردی می‌شود که نفس موضوعی که حکم را می‌آورد، شارع در تحقق این موضوع به مسمی اکتفاء کرده است. استقبال برای بعید، مسمای بودن قبله بین المشرق و المغرب است. بحث قبله را مفصل بحث کردیم. کعبه، قبله برای مسجد است. مسجد برای اهل مکه. حرم برای بیرون اهل حرم. و اینکه وقتی دور شد، خود عین، قبله او است یا جهت؟ این با آنها مناسب است. «شطر» به‌معنای جهت است. جهت او قبله است. خب ما بین المشرق و المغرب. تا زمانی‌که دست یمین و یسارت رو به قبله باشد و مسمای وقوع حرم در محدوده بین المشرق و المغرب قرار بگیرد، شارع اکتفاء کرده است. حال این‌که در این هم مناقشه می‌شود یا نه، بماند.

شاگرد: برخی بازاری ها تسامح می‌کنند و می‌گویند قبله تا یک خیز آهو اشکالی ندارد!

استاد: در جامع المسائل به نظرم حاج آقا یک انگشت دارند. شاید فرمودند مرحوم آقای نائینی دو انگشت عمدی را می‌گویند. ولی حاج آقا می‌فرمایند به اندازه عرض اصبع، اگر عمداً از قبله تخطی کند اشکالی ندارد. فرمودند آقای نائینی اصبعین را می‌گفتند عمداً.

شاگرد: عمداً یعنی جایی که می‌تواند تحقیق کند و بفهمد را هم شامل می‌شود؟

استاد: عمداً می‌گویند. یعنی ولو دقیقاً هم نداند ولی عرفیتش به اندازه عرض اصبع است. من این جور یادم هست.

شاگرد۲: استقبال بیشتر به فعل المکلف نمی خورد؟

استاد: ما اول باید به حکم ثبوتی قبله برسیم که قبله برای بعید چیست. آن وقت بعد بگوییم حال مکلف به چه صورت بایستد.

شاگرد۳: یعنی ترتب وجوب متوقف بر قبله است؟

استاد: شارع ثبوتا قبله را برای مکلف به چه صورت در نظر گرفته است؟ نه اینکه او در نظر گرفته و الآن به فعل مکلف اکتفاء میکند. اگر اینطور باشد از بحث ما بیرون است. من میخواهم نکته ثبوتی بحث را عرض کنم. اینکه شارع به وجود مسمای حرم بین المشرق و المغرب ثبوتا اکتفاء کرده است. البته بنابر این قول غیر مشهور. علی المبنا میگویم. یعنی میخواهم در فقه، توجیه فقهی پیدا کنیم. یعنی ولو طبق فتوای بعضی از فقهاء باشد. میخواهیم توجیهی پیدا کنیم که موضوع است ولی شارع طبق فتوای این فقهاء به مسمای آن موضوع اکتفاء کرده است.

---

[1] من لا یحضره الفقیه نویسنده : الشیخ الصدوق جلد : 1 صفحه : ۲۷۸

[2] البقره ۱۴۴

تفاوت مسأله اکتفاء به مسمای موضوع با مسأله تطبیق عرفی موضوعات بر مصادیق

(40:09)

شاگرد: کسانی که تطبیق بر مصادق را بر عهده عقل می‌دانند، نمی‌توان از کلام آن‌ها استفاده کرد؟

استاد: آن فرمایش شما مطلبی است که علماء مکرر گفته اند. یعنی مسمای موضوع بدون هیچ ملاحظاتی موضوع است، ولی تطبیقش بر مصادیق کار عقل است. آن مسمی که شما می‌گویید، مسمی بالموضوع است. نه مسمای وجود آن موضوع. این دو تفاوت می‌کنند. بحث الآن ما سر آن دومی است. در حج نگاه کنید. وقوف در بین الطلوعین واجب است، شارع ثبوتا فرموده اگر نکنید باید کفاره بدهید. از اول تا آخر بین الطلوعین واجب است. اما فرموده آن چه که در صحت حج رکن است، مسمی است. این مسمی نه یعنی تطبیق آن را عرف انجام می‌دهد. چون خود شارع فرموده از اول تا آخر باید باشی. پس یعنی چه که مسمای وقوف رکن است؟ یعنی همان لحظهٔ ما. همین که بین الطلوعین یک لحظه‌ای آمد. لذا این مسمایی که ما می‌گوییم غیر آنی است که علماء زیاد می‌گویند؛ که شارع یک موضوع ثبوتی را در نظر می‌گیرد و تطبیق آن را بر مسمیات بر عهده عرف است.

شاگرد: استه‌لال از باب تطبیق مصادق نیست؟ یعنی حیات را موضوع گرفته و حال گفته حیات در خارج به چه صورت محقق می‌شود؟ تطبیق مصادق را خودش بر عهده گرفته و گفته همین گریه اول کافی است.

استاد: خب بنابرایی حیات موضوع است و شارع در مقام موضوع به مسمای حیات اکتفاء کرده است. نه اینکه گفته باشد اصل حیاتی که من می‌گویم یعنی یک زندگی باشد و برای خودش آدم باشد، حال اینجا در صبی ناچاریم! اگر اینطور باشد باز از بحث من خارج است. منظور من این است که شارع می‌فرمایی من که بیست سال و چهل سال و ... را نگفتم. من گفت حیّ‌باشد؛ «حیّ‌یرث و یورث». بعد می‌گوییم حیّ‌یعنی چه؟ می‌فرمایی من که حیّ‌گفتم یعنی مسمای حیّ‌ولو یک لحظه. از شکم مادر که آمد اگر یک صیاحی از او شنیده شد کافی است. نه اینکه من از آن موضوع ثبوتی دست برداشته باشد و نکتفی به یک لحظه.

شاگرد: خود شارع تطبیق مصادق نمی‌دهد؟ یعنی بگوییم منظورت از حیّ‌چیست؟ می‌گوید یک لحظه.

استاد: بله، ولذا می‌فهمیم در حیات، به مسمی اکتفاء کرده است.

شاگرد: دوباره گویا در مقام تطبیق مصادقش است. نه مقامی که بخواهد خود موضوع را تحدید کند که حیّ‌یعنی چه؟

استاد: درست است ولی حیاتی که موضوع است، ثبوتا چقدر است؟ چند سال؟ چند سال ندارد. مسمی کافی است. اصلاً بحث ما سر این است.

شاگرد۲: مگر همه موضوعات به این صورت نیست؟ نقطه مقابل این چیست؟ مثلاً سارق اگر یک لحظه سارق باشد، این حکم را دارد. مگر اصل بر این نیست که مسمای موضوع تحقق پیدا کرد، حکم بیاید. و بقاء موضوع دلیل از؟ می‌خواهد؟! می‌خواهم بگویم آن اشکال نیست. چون اصل در موضوع همین است.

استاد: فرمایش شما نزد یک فرمایش ایشان است. ببینید اینکه هر موضوعی کلی و صغریاتی دارد و مسمای آن موضوع کلی باید در خارج بیاید.

شاگرد۲: همان مسمای وجودی آناً ماًّئی که می‌فرمایید.

استاد: بله، شارع در همه جا اکتفاء می‌کند؟

شاگرد۲: اصل همین است. گفته آن موضوع است و آن هم آمد.

استاد: خب مثال بزنیم.

شاگرد: صوم.

استاد: آن متعلق است. موضوع را مثال بزنید. دخول شهر موضوع است.

شاگرد: بله، منظورم همان دخول شهر است. یعنی می‌خواهیم بگوییم روزه بگیر ولی اهالل هالل در دحو الارض نسبت به سائر بلاد قبل از غروب ای بعدش شده است. مسمای آن در وقت سیدنی بوده است.

استاد: من مثال بزنم. بین الزوال و الغروب، وقت نماز ظهر و عصر است. موضوع هست ای نیست؟

شاگرد۲: هست.

استاد: آیا شارع به مسمی اکتفاء کرده؟ وقتی حائض اصلاً فرصتی ندارد، یک لحظه پاک شد، ای یک مکلفی اول زوال را یک لحظه درک کرد و وفات کرد، باید از او قضاء کنند ای نه؟ فتوا این است که می‌گویند باید به اندازه اتیان چهار رکعت را درک کرده باشد. پس به صرف مسمی اکتفاء نشده است.

شاگرد: خود مسمی توسعه دارد. یعنی چون فعلش این مقدار زمان می‌برد، پس مسمای آن هم باید به اندازه خود فعل باشد.

استاد: خب نشد. پس به همین برگشت که مسمی نیست. شما می‌گویید بین الزوال و الغروب، اگر مسمای آن یک لحظه باشد، شارع باید اکتفاء کند. و حال اینکه نمی‌کند. من به گمانم مثال‌های زیادی هست. فرمایش شما این است که در موضوعات همه جا اینطور است که به مسمی

اکتفاء می‌کنند، درحالی‌که این‌طور نیست.

شاگرد۲: اینجا مشخص است که مسمای زوال تا غروب مرداد است. خب یک لحظه که مسمای آن نیست. حتی مسمای وجودی آن هم نیست. ولی اگر زوال را بفرمایید و چیز دیگری را نگویید، اصل این است که همان مسمای زوال مرداد است.

استاد: نه، زوال خودش یک لحظه است. از آن چاره‌ای نیست. موضوعی که قابلیت خارجی دارد. مثلا استطاعت جزء الموضوع است. مسمای استطاعت وجوب را می‌آورد؟ خیلی از چیزها است که جزء الموضوع است، آیا می‌آورد؟ استطاعت است، مستمر است، تا آخر باید باشد. حتی عجائب فتاوا این است؛ اگر حجی را به جا آورد و در عود عن الحج سارق آمد و آذوقه او را برد، حج او باطل است. کشف می‌کند از این‌که آذوقه رفت‌وبرگشت را نداشته است. من‌اسک را نگاه کنید. برای ذهن مثل من طلبه که صاف نیست. خیلی تلاش می‌کردیم این را تصحیح کنیم. می‌فرمایند کاشف از عدم استطاعت او است. این حج مستطیعا للذهاب و العود نبوده، پس این حج دیگر حجة الاسلام نیست. مأنوسم از باطل، این است که حجة الاسلام نیست. حج مستحبی است. به او ثواب می‌دهند اما اگر بعدا دوباره مستطیع شد، باید دوباره برود. کفایت از حجة الاسلام نمی‌کند.

شاگرد۲: همین نکته‌ای در مورد حج گفته اند را از دلیل خاص گفته اند؟ یا همین که استطاعت گفته؟

استاد: ظاهرا همین است. دلیل خاص ندارم. من احتمال می‌دهم نزدیک به محال باشد که شما بتوانید روایت پیدا کنید که حضرت بگوید وقتی برگشت و دزد به او زد، حج او دیگر تمام شد. فایده ندارد. معلوم می‌شود که این از کلاس درآمده است.

شاگرد: می‌توان به این صورت دفاع کرد که شما باید کاری می‌کردید که دزد نزند.

استاد: ببینید در راه‌های قدیم، وقتی از راه‌های متعارفی که دزد می‌زد خارج می‌شدند، هر دزدی ده دزد می‌شد! واقعا این جور بود. این جور نبود که شما بگویید از راه دیگری برو.

شاگرد: مثلا با عده‌ای می‌رفتند.

استاد: کاروان‌ها مفصل بودند ولی دزدها می‌آمدند و می‌زدند. حال شما فکر کنید. ما مسأله را طبق فتوای علماء جواب می‌دهیم؛ چون طلبه هستیم فتوای مفتی را می‌گوییم. اما خواهی و نخواهی ذهن مشغول می‌شود که دلیلش چیست؟ توجیه برای آن هست یا نیست؟

شاگرد۲: برای بقاء استطاعت دلیل داریم. مثلا در روایت داریم که اگر رفتی و برگشتی باعث شد شغلت را از دست بدهی، مستطیع نیست.

استاد: یعنی اگر اول شغل را از دست نمی داد؛ یعنی قبل از رفتن رجوع به کفایت داشت و حال اتفاقا رعد و برق و صاعقه ای زد و رجوع به کفایت تمام شد، اینجا که احدی نمی‌گوید حجة الاسلام نیست. می‌گویند همان اول باید رجوع به کفایت داشته باشید. ولی که می‌خواهی بروی، نباید سفر حج تو را از شغلت بیاندازد.

شاگرد: می‌خواهم بگویم همین دلیل می‌شود که استطاعت بقاءا شرط است، حال در آن ریز مسأله‌ها می‌توان اختلاف کرد ولی از مسمای استطاعت خارج شده است. یعنی به‌خاطر دلیل خاص از مسمای استطاعت دست کشیدیم.

استاد: یعنی بعد از اینکه عمل انجام شده و همه کارها را انجام داده، بگوییم مستطیع نبوده؟! پول داشت و رفت و انجام داد و تمام شد! شما با تطبیق بر یک کبرایی میفرمایید که مقداری دور از ارتکاز میآید. حال ببینیم کسی گفته ای نه. تا جایی که من دیدم کسی نگفته بود. یعنی اگر در برگشت سارقی مال او را برد، باز مجزی از حجة الاسلام است. احتمالاً گفته باشند.

انواع متعلق المتعلق

(51:00)

استاد: استقبال شرط صلاة است

شاگرد۲: استقبال نه، خود قبله را عرض می کنم، جهت قبله

استاد: متعلق المتعلق در واقعیت جزء الموضوع است. در «اکرم العلماء»، عالم، متعلق المتعلق است. ولی جزء موضوع حساب میکنند. چرا؟ چون وجود عالم در خارج است که وجوب را به فعلیت می رساند.

شاگرد۲: مثلاً اگر مریض شدی آب سیب بخور... .

استاد: اگر سیب هست بالفعل میشود. متعلق المتعلق سیب میشود.

شاگرد۲: اگر سیب نبود نباید سیب را تحصیل کنیم؟ یعنی واجب التحصیل است و نمیتواند موضوع باشد. چون موضوع واجب التحصیل نیست.

استاد: اگر سیب نبود باید درخت آن را بکارد؟

شاگرد۲: اگر قادر هست بله.

استاد: اگر سیب موجود است، بله. ولی اینکه میگویند آب سیب بخور، یعنی باید درخت آن را هم بکاری؟!

شاگرد۲: مثلاً مغازه بغل سیب دارد.

استاد: خب آن وجود است. مثل چشم باز کردن و به دست گرفتن است. وقتی میخواهد سیب را بخورد، باید بردارد و تناول کند. این درست است. مثال آب؛ میگویند نماز واجب است و باید با آب وضو بگیری. آب چیست؟ نه متعلق است و نه حکم است. بلکه متعلق المتعلق است. تحصیل متعلق المتعلق در اینجا واجب هست یا نیست؟ این اشکالات شما را عده‌ای آورده‌اند. مشهور میگویند واجب است و باید هم به دنبالش برود. به خلاف مثال «اکرم العلماء». واجب نیست مکلف حتماً راه بیافتد و حتماً عالم را پیدا کند. بلکه اگر زمینه آن پیش آمد «اکرم العلماء» میآید. یعنی متعلق المتعلق دو جور است. حال باید روی دسته‌بندی آن فکر کنیم.

والحمد لله رب العالمین